بیست سال حاکمیت جمهوری اسلامی برای مردم میهن ما، فقر، محرومیت، گرسنگی، بیکاری، بی خانمانی، سلب حقوق انسانی و آزادیهای اجتماعی و دموکراتیک، سرکوب نداهای حق طلبانه، فساد و غارت بیت المال به ارمغان آورده است:- انبوه زمان چادر به سر و بچه در آغوش کنار خیابان ها روسپیان این جامعه فقر زده اند!

بخش دهم

بولتن شماره ۲۲-شرکت پژوهشی پیام امروز

آخرین نوشته پیروز دوانی که سرنوشت او را رقم زد

بدلیل تورم افسار گسیخته و نازل بودن سطح دستمزدها، علی رغم اینکه توده های زحمتکش مردم از بامداد تا پاسی از شب، روزانه ۱۶ تا ۱۷ ساعت کار می کنند. از تامین حداقل معیشت درخور یک انسان و گذران چرخه زندگی خود ناتوانند. حداقل حقوق اعلام شده در سال ۷۷ برای کارگران ۳۱ هزار توامان است. اما در سال ۷۶ یک خانواده ۵ نفره با درآمد ۱۲۵ هزار تومان می توانست خود را روی خط فقر زندگی نگاه دارد. با توجه به اینکه حداقل حقوق کارگران ۷۵ درصد متوسط حقوق آنان است، بنا بر این اکثریت کارگران ایران زیر خط فقر زندگی می کنند. در نتیجه استثمار خشن و افسار گسیخته کارگران ایران را غارت میکند و تنها و منابع ملی کشور و هزاران میلیارد تومان نقدینگی کشور در دستان تنها عده ای انگشت شمار قرار دارد. به اذعان آقای خاتمی بخش اعظم این نقدینگی در بخش ناسالم اقتصاد به کار می افتد که دولت وی از آن چندان اطلاعی ندارد. ولی در عین حال وظیفه خود می داند تا امنیت را برای سرمایه داران داخلی و خارجی تامین و سود حاصل از سرمایه گذاری را برای آنان تضمین کند.

اکثر مردم محروم جامعه ما در وضعیت نامناسبی قرار دارند. در اتاقی کوچک چند خانوار زندگی می کنند. سرانه زیر بنای مسکونی کمتر از یک متر است. اما مسئولین دولتی در خانه های بزرگ چند صد میلیون تومانی زندگی می کنند. فرزندان زحمتکشان ایران از امکان آموزشی مناسب برخوردار نیستند. اکثر آنان در مدارسی چند شیفته و کلاسهایی مملو از دانش آموز مجبور به تحصیل هستند. معمولاً از پوشاک مناسب برخوردار نیستند. محل بازی آنان کوچه های تنگ و باریک و کثیف و خاکی است. تعداد بسیاری از آنان از تحصیل محرومند چرا که باید کار کنند. زیرا بسیاری از آنها نان آور خانواده خود هستند و یا باید در اوقات فراغت کار کنند تا خرج تحصیل خود را در بیاورند. کارگران و زحمتکشان ایران از داشتن تشکل های صنفی و سیاسی محرومند. تشکل مستقل صنفی و سیاسی کارگران توسط رژیم اسلامی بشدت سرکوب می گردد. شکاف عظیمی بین طبقات دارا و ندار ایجاد شده است. مشاغل غیر مولد، دلالی و تبهکاری رشد کرده اند. ناهنجاری های اجتماعی و فرهنگی تمامی جامعه را تحت تاثیر قرار داده است و بر رفتارهای اجتماعی و خصوصی افراد مسئولی و متجلی شده است. اینک جرم و فساد اداری، رشوه و اختلاس در ‌وکراسی کشور به امری قانونی ‌ادینه تبدیل شده است. نظام ‌قی جامعه ورشکسته شده ‌ت. عدم وجود مناسبات انسانی روابط میان افراد موجب سقوط ‌نها در ژرفای فساد و تباهی و ‌نابودی ارزشهای انسانی است. قتل های خیابانی، روسپی گری و ‌جساد جمع شده زنان و دختران در ‌پزشکی قانونی، رشد مراکز فساد و خریداری دختران نوجوان توسط بازاریان انگل از جمله ویژگی های ‌بارز جامعه ایده آل و زیبنده جمهوری اسلامی است که تماماً ‌ریشه در فقر حاصله از بی کفایتی ‌نظام دارد. اختلاف آماری اعتیاد به

پیروز دوانی

مواد مخدر در شهرها و روستاها و محلات کشور قبل و بعد از سال ۵۷، قلب هر ایرانی وطن پرست را بلرزه می آورد. ستون حوادث روزنامه ها هر از چندگاهی خبر از کشتار جمعی اعضای کوچک و بزرگ یک خانواده توسط سرپرست آن در نتیجه فقر و تنگدستی و بیکاری، به اخبار مداوم و ثابت رسانه ها تبدیل شده است. خودسوزی و خودکشی زنان و مردان در هر چند سال یکبار و اکثراً با انگیزه های اخلاقی و عاطفی بود که اکنون به رقمی سرسام آور و تکان دهنده بر پایه گرسنگی و این که در سراسر میهن جوانان کار می خواهند، که نیست، نان می خواهند، که نیست. هیچکس نمی تواند باور کند که انبوهی از زنان پوشیده و بچه در آغوش کنار خیابان، روسپیان این جامعه فقر زده اند و با این شکل بیرون آمده اند تا ماموران باصطلاح «گشت عفاف» نتوانند آنها را بشناسند. فحشاء امروز بعد از اعتیاد دومین بلای این جامعه آشفته ای است که امروز به خاطر یک ریال جان دیگری را می گیرد. حرص بیداد می کند. در همان حال که بسیاری از زنان در کنار خیابان برای نان شب خودفروشی می کنند، در اطراف تهران برجهای غول آسا بالا می روند قیمت این برجها متری یک میلیون تومان است. یک آپارتمان ۱۰۰ متری در آنها میشود ۱۰۰ میلیون تومان، اما هنوز ساخته نشده به اشغال تجار، روحانیون حکومتی، دلالها، بازاریها و خانواده های وابسته به آنها در می آید. در خیابانها، بنز ۶۰ میلیون تومانی متعلق به حاج آقازاده ها، دخترکان جوان و کم سن و سال را سوار می کنند و در ازای نان شب به خانه های گرانبها می برند. نام این شکار خیابانی «صیغه» است و آخوندهایی بر گسترش آن پای می فشارند. در این میان است که خشم خوشه می زند. ایمنی از خانه ها می رود. وقتی گوشه ای از پرده نیز در جریان محاکمه سرقت قرن «۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات» بالا زده شد، سایه بلند مرد کوتاه قد میدان تره بار تهران در زمان شاه، «محسن رفیق دوست» نمایان شد. که اینک بر بنیاد عظیم مالی فرمان می راند. قدرت مالی کمیته امداد و آستان «قدس رضوی» و صندوقهای قرض الحسنه بازار، روحانیت و بازار را به هم پیوند می دهد. ظاهرسازی، فریب، دروغگویی، دلالی، پول پرستی، نیرنگ و تزویر وقتی اساس حکومتداری شد، حاصل آن چه می تواند باشد، جز آنچه روی می دهد؟

اینک بازار همچنان بر ادامه فاجعه پای می فشارد. چهره های آشنای جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب به میدان آمده اند و معلوم نیست چه ارزشی باقی مانده که آنها به دفاع از آن برخاسته اند. رهبر به آسمان و ماهواره اشاره می کند و می گوید همه فجایعی که روی می دهد، ناشی از تهاجم فرهنگی غرب است! کلامی از تهاجم زمینی و اقتصادی بازار و ارتجاع مذهبی به همه ارزشهای انقلابی و انسانی در میان نیست. روزنامه ارگان بازار «رسالت» و «شما» از این کلام بدیع بسرعت و با تمام نیرو استقبال کرده و پشت آن سنگر گرفته است! رفسنجانی، همچنان بر سازندگیها انگشت می گذارد و کاری به ویرانیها ندارد. رئیس جمهور خاتمی از سراب «جامعه مدنی» در چارچوب ارتجاعی ترین قانون اساسی ممکن سخن می گوید. برخی از جناح های حکومتی که سرانجام از خواب غفلت برخاسته اند، عوامفریبانه به امید جلب حمایت مردم غارت شده و آرزو بر باد داده و در تلاش نوعی اتحاد و جلوگیری از سقوط کامل کشور، مردم را برای کارزار انتخابات «خبرگان» آماده می کنند.

بیست سال حاکمیت جمهوری اسلامی برای مردم میهن ما ایران، فقر، محرومیت، گرسنگی، بیکاری، بی مسکنی، سلب حقوق انسانی و آزادیهای اجتماعی و دمکراتیک، سرکوب خشن اعتراضات به ارمغان آورده است. در مقابل، سرمایه تجاری- انگلی با همکاری سرمایه صنعتی تنوکرات، با بذل و بخشش های دست و دلبازانه مالی نه فقط حمایت دستگاه قرون وسطایی علمای مذهبی، بلکه شیوخ و بسیاری از آیات عظام و خدام شرع مقدس را به دنبال خود کشیده است. و با تکیه بر مذهب شیعه، ایدئولوژی ایده آل و مناسب حال دستگاه حکومتی را وضع کردند. بازاریان این با اصطلاح «حبیبان خدا» در پناه شرع مقدس به غارت و چپاول ثروتها و منابع ملی میهن ما می پردازند. و بر قرائتی به شدت قشری و واپسگرایانه از مذهب شیعه تاکید دارند در عین حال حاکمیت جمهوری اسلامی برای گروهی از مدیران دولتی و تکنوکراتها فرصت مغتنمی بود تا سوار بر امکانات و منابع دولتی ثروت بیاندوزند و در جوار سرمایه داری بورکراتیک و تکنوکراتهای قشری از سرمایه داری نوخاسته که دست اندرکار داد و ستد بین المللی، صنعت، خدمات مهندسی و مشاوره و پیمانکاری هستند شکل گرفت. این گروه همراه با اقشاری از طبقات متوسط، دانشگاهیان، هنرمندان و باصطلاح «روشنفکران» دینی با قرائتی «نو» از مذهب خواستار «نو» سازی دستگاه حکومتی بر پایه تعدد و تضارب آراء و در خصوص برداشتهای دینی متفاوت، مدارا، تساهل و تسامح در چارچوب نظام اسلامی و افزایش تحمل پذیری جناح های درون نظام و به تعبیری «خودی» و رعایت قواعد «بازی» برای حفظ کلیت نظام هستند. تا در این چارچوب تعریف شده در ازای قدرت اقتصادی خود جایگاه مناسب سیاسی در دستگاه حکومتی را اشغال کنند، و با تحکیم و تثبیت و تقویت موقعیت اقتصادی خود، بر قدرت سیاسی خود بیافزایند و سهمی بیشتر از آن را نصیب برند. ضروری است که بار دیگر تاکید شود که کلیه جناحهای تندرو، کندرو، میانه رو، راست رو، یا به اصطلاح «چپ رو»، در ایجاد و گسترش بحران دقیق و فراگیر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی در کشور، مقصر و مسئول هستند. این فکر که این بحران زائیده و نتیجه عمل و اندیشه یک جناح است، عمیقاً نادرست است. بحران سیاسی جاری ناشی از درگیری های جناحهای مختلف در درون نظام جمهوری اسلامی بر سر تثبیت، گسترش و تقویت قدرت اقتصادی و سیاسی خود است. هیچکدام از این جناح ها نه تنها در فکر تامین منافع مردم ما نیستند بلکه در گسترش فقر و فلاکت عمومی حاکم بر جامعه همه آنان شریک جرمند.

مردم ایران نیک می دانند که درگیری های جناحی درون حکومت جمهوری اسلامی در راستای تامین منافع و احقاق حقوق حقه آنان قرار ندارد. رهایی از فقر و جور و ظلم و کسب آزادی نه با بذل و بخشش حاکمین جمهوری اسلامی، چه از نوع سنت گرای آن و چه از نوع «نواندیش» آن، بدست می آید و نه دستی از آسمان برای نجات این دنیای فقر و بندگی به کمک آنها می آید. این تنها خود مردم، در صفی مستقل، متحد و رزمنده هستند که می توانند رهایی خود را بدست آورند. و در آن روز سرنوشت ساز، روز قطعی جدال، که «نجات انسانها» ست، تمامی بندهای اسارت بار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را بگسلند، استثمار و بهره کشی از انسان را براندازند و پیروزی را به کف آورند.

«ادامه دارد»

بلوچ بیکار است افغانی همه چیز دارد

جلیل قربانی

اینجا استان سیستان و بلوچستان است، شهر زاهدان، سرزمین رستم دستان، سرزمین سام نریمان، دیار فراموش شدگان! تکه ای از خاک جمهوری اسلامی! هم مرز با پاکستان و افغانستان، مردمی با صفا و مهربان، چهره های سوخته حاکی از بیابانی بودن استان، مردم این شهر چشم ها را بدرقه راه میهمان می کنند. زندگی ساده اما پر دردسر، خانه ها یک طبقه و گاه دو طبقه، بیشتر کمتر.

چهره شهر بیشتر به یک روستا می ماند تا مرکز استان. فقر از در و دیوار خانه می بارد. در هر وجب این خاک بذر فقر پاشیده اند. این کودکان به جای توپ مواد پاس می دهند، الکل، پاسور، اسپری، . . .

بچه ها به مدرسه می روند، ساده و بی آلایش، بدون نشانی از محصل بودن، فقط چند دفتر و کتاب، و گاه کیف، دمپایی به پا دارند، عده ای، لباس های کهنه و خاکی، هم لباس خانه است هم لباس مدرسه، هم لباس خواب، بازی هم می کنند. مدرسه نیمکت ندارد، بگذریم که آزمایشگاه هم ندارد.

کنار خیابان بزرگ ترها بساط کرده اند، ساعت، سیگار، چای، وسایل اوراقی، دارو هم می فروشند، کنار خیابان.

به بازار شهر قدم می گذاری. مردم درگذرند، بویی از پیشرفت به مشام نمی رسد، اجناس یا پارچه هستند یا چای، یا جوراب هایی با عکس مبتذل، ادکلن و تلفن هم هست، رادیو ضبط هم پیدا می شود اما دست چندم، شاید دزدی هستند، از آن سوی مرز می آید، در کنار مواد، بنزین می رود، مواد وارد می شود، لباس کهنه، وسایل اوراقی مردم غریبه را می شناسند. کودکان کم سن و سال، بچه های ۱۴ - ۱۵ ساله در کنار خیابان یا داخل کوچه و بازارچه ها به دنبال طعمه هستند، به دنبال صیاد. غریبه باشی بلافاصله به سراغت می آیند، آرام دم گوشت زمزمه می کنند: پماد، پاسور، اسپری، . . . و دیگری: آبکی، تلخکی. . . چی می خوای؟

بعضی هم پروانه می فروشند، سنجاق سینه، کیف دستی، سیگار هم دارند.

نصف روز کار می کنند، نصف روز درس می خوانند، بعضی ها نمی خوانند.

آقا تو را به خدا یک پروانه بخر.

بچه ها بیشتر می شوند، سه یا چهار نفر، همه پروانه می فروشند، کیف دستی هم.

– آقا از من بخر. پدر من نابیناست. یک دانه بخر.

نمی خرم. به راهم ادامه می دهم.

– برو، اما دلم را شکستی، خدا دلت را نشکند.

درجا خشکم می زند. احمد است. پدرش نابینا، ۴ خواهر و برادر، همه کوچک تر به جز یکی، تنهانان آور خانواده، ۱۱ ساله است، چهره اش نشان از پختگی روزگار دارد، اما خنده اش نشان از کودکی. با بچه های دیگر سر به سر هم می گذارند، گاهی سر به سر من. با هم همقدم می شویم، هم صحبت. خرج خواهرش را می دهد، خرج پدرش را. نمی دانم چطور، اما باور می کنم. امثال او بسیارند، در این شهر. سن کمی دارد اما درک و فهم بالایی دارد. حتی نصیحتم می کند. در مقابل غیرتش احساس حقارت می کنم، در مقابل مردانگی اش بزرگ مرد کوچک.

چشم هایی تعقیبم می کند. چشم پرحرفی بود. جوانی خوش سیماء اعتیاد برروی چهره اش خودنمایی می کند. چی می خوای؟

– چی داری؟

– تو خریداری.

– به جز مواد چی داری؟

– همه چیز، دارو، مواد، . . .

خریدار نیستم، می داند.

– چرا خلاف می کنی؟

– مامور هستی؟

برایش از خودم می گویم. صادقانه پاسخ می دهد.

– مجبور هستم، همه اینجا این کاره اند. کار نیست، پول نیست، تحقیر شده ایم! سرکوفت خورده ایم. سالی دوبار زندان می روم، روز از نو، روزی از نو. افغانی ها همه جا را گرفته اند و بلوچ زندان را، افغانی همه چیز دارد، بهترین مغازه ها، بیشترین سرمایه ها، بیشترین زمین ها، بلوچ بیکار است، بی سوادی، کم سوادی، فقر، بیکاری، همه گریبانگیر بلوچ است، کسی به بلوچ کار نمی دهد. هیچ اداره ای بلوچ استخدام نمی کند. یا بیرجندی، یا زابلی، شاید شهری دیگر، بلوچ نه. دو برادر دیگر دارد، برادرانش هم خلاف می کنند، هر دو، هر سه، قاچاق، اعتیاد، . . .

دلهره دارد، چیزی نمی گوید. علت؟ ریخته بودند شهر، کی؟ قاچاقچی ها. چرا؟ گروگان بردند، چند نفر؟ ۳ برادره چه شد؟. . .

می ترسد ادامه نمی دهد، رنگ چهره اش پریده، چرا؟ شاید به سراغش بیایند، می گریزد وارد بازارچه فروش لباس کهنه می شوی! بوی رطوبت، بوی تعفن، با ستون های چوبی کوچه و دالان و حجره ساخته اند، لباس ها دیوار آن، لباس های کهنه و پاره، لباس تازه هم هست، همه فروشی.

عامل بیماری، ناقل بیماری، خریدار دارد.

در خیابان قدم می زنی، ساعت از نیمه شب گذشته، کنار خیابان، سیگار فروشی گرمای آتش را لمس می کند، غرق در سکوت شب، نارنگی هم دارد، موز هم می فروشد.

– کیلویی چند؟

گران است، نیمه شب است، قیمت بالا رفته. گرمای آتش را با هم لمس می کنیم، پذیرای من است. می نشینم، میهمان دیگری هم دارد. از طایفه شه بخش است. جوانی رعنا و بلند قامت، خوش خنده و خوش صحبت، از زاهدان می گوید، از فقرش، از بیکاری، از اعتیاد، از قاچاق، از اشرار، از بی سوادی، از عدم امکانات، از حقارت ناخواسته بلوچ. اما امیدوار است، به آینده، به فردای بهتر.

– آهای بلوچ!

مامور آگاهی است. از اتومبیل پیاده می شود، خصمانه، سوال و جواب می کند. همه مجرم هستند. بلوچ را زیر سوال می برد، احساس می کنم مجرم هستم، او هم. خود را معرفی می کنم. از طرز برخورد با بلوچ عذر می خواهد. بلوچ را پاک می داند، مهربان، بی گناه و مظلوم. می گوید فقط در یک شعبه ۹۰ مجرم داشته اند، تا ظهر، بیشتر افغانی، او هم می نالد، چون سایر افراد بلوچ نیست، لر است. دلش به حال بلوچ می سوزد، به حال وطنش، حرف بسیار است، درد دل بیشتر، وقت کم.

صبح است. بچه ها مدرسه می روند، مثل همیشه، با همان لباس، با دمپایی، مثل روز قبل، محمود مدرسه نمی رود می رفت، اخراج شد. چرا؟ خجالت می کشد. خود را عقب می کشد، مثل همه افرادی که خود را در برابر هر مشکلی عقب کشیده اند.

فروشنده است. مواد نه، چیزی دیگر، از جیبش بیرون می آورد، داروهایی با عکس های مبتذل، به همین جرم اخراج شده، در مدرسه می فروخت و حالا در خیابان. خانواده اش می داند، پدرش معتاد است، خودش پانزده ساله، مواد را، پماد را، اسپری را، . . . همه را بهتر از کامپیوتر می شناسد، بهتر از درس و مدرسه. وقت تامل نیست، تاب تحمل هم، از دیدن این مردم پاک و مظلوم دل به درد می آید، از دیدن کودکان معصوم و بی گناه، از دیدن دختران و پسران فردا. اینها مدرسه می خواهند، سینما می خواهند، کتابخانه، فرهنگسرا، پارک، آزمایشگاه، بیمارستان، اینها شهر سالم می خواهند، زندگی سالم، مردم قربانی اعتیادند، اسیر قاچاق، همه نه، بیشترشان، تحفه پاکستان است، تحفه افغان.

طالبان گندم نمی کارد، خشخاش می خواهد، تریاک، هروئین. طالبان گندم را ارزان می فروشد، هر کیلو ۱۰۰ تومان، درآمد در هر هکتار صد و پنجاه هزار تومان. طالبان خشخاش می خواهد، خشخاش می فروشد، هر کیلو ۲۵ هزار تومان، درآمد در هر هکتار سه میلیون تومان.

قرن بیستم تمام می شود، هزاره سوم می رسد. طالبان تکنولوژی نمی داند، طالبان مواد می خواهد، مخدرات، غرب تکنولوژی را افزایش داد، طالبان مواد را، سال ۷۴ دو هزار و پنجاه تن، سال ۷۵ سه هزار و ششصد تن، سال ۷۶ چهارهزار تن، سال ۷۷ چهارهزار و پانصد تن و سال ۷۸ شش هزارتن. نیمی وارد ایران می شود، نیمی از آن نیم مصرف می شود، نیمی خارج. ۱۹۹۸ کشته گرفته، میلیون ها قربانی. ایران جاده ترانزیت مواد است. زاهدان دروازه آن. دروازه ها را ببندید.

انجمن فرهنگی ایران و فرانسه پیشکش می کند:
INSTITUT C.E.P.PRESENTE

معین
نوش آفرین

جشن باشکوه نوروز یادگار کهن اول فروردینماه ۷۰۲۲ آریائی میترائی در باشکوهترین جایگاه جهان!
20 Mars 2000 de 20H-avec: MOEIN & NOUSH AFARIN
PALAIS DES CONGRES DE VERSAILLES
نوروز امسال در کاخ کنگره ورسای

مهربان یار هر کجا کار می کنید برای جشن نوروز سال ۷۰۲۲ ایرانی و معرفی فرهنگ باستانی خود به دیگران مرخصی بگیرید این حق شماست و کسی با آن مخالفت نخواهد کرد! سالنامه ۷۰۲۲ آریائی شب برنامه به همه هدیه میشود!- پارکینگ (روبروی کاخ ورسای) برای همه رایگان می باشد.

تلفن رزرو جا: ۰۱۴۲۸۹۵۹۹۵ & ۰۸۰۳۸۰۸۸۰۳ :fnac

از سراسر اروپا برای جشن نوروز به پاریس بیائید و در باشکوهترین جایگاه جهان «کاخ ورسای» نوروز پیروز را با برترینهای موسیقی ایران معین عزیز و مهربان و نوش آفرین هنرمند پر خاطره جشن بگیریم.

مهربان یارا تو که بیش از هفت هزار سال تاریخ داری چرا از تاریخ گریز فردی از صحرائی به صحرای دیگر بهره می بری و تاریخ هفت هزار ساله خودت را از یاد برده ای! در نامه ها، اعلانها و نوشته های خود از تاریخ ۷۰۲۱ بهره ببرید.